



کوروش بزرگ (کوروش شناسی)

بررسی مرگ کوروش بزرگ

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۴ مرداد ۱۳۹۲ / ۷ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

خشنه‌اتره اهوره مَزداو ("ای آدمیان، من کوروش فرزند کمبوجیا هستم. پارسیان را نیروی جهانی داده‌ام، سرور آسیا شده‌ام. این مشیت خاک را که گور من است، از من دریغ ندارید.") (به گفته از آریان، مورخ یونان باستان.) (آیین خاک سپاری کوروش، پدر ایران زمین) درباره ی مرگ کوروش افسانه بسیار است. از آنجا که بیشتر این افسانه‌ها توسط تاریخ نویسان (دشمنان ایران نوشته شده) و کلیه نسک‌های تاریخ نویسی ایران پیش از اسلام همراه نوشتاری علمی، هنری، و فرهنگی در یورش عربان تازی نابود شده‌اند، ما باید همه این داستان‌ها

پارسیان دژ / کوروش بزرگ (کوروش شناسی)



خشنه‌اُتره آهورهه مَرداو

(“ای آدمیان، من کورش فرزند کمبوجیا هستم. پارسیان را نیروی جهانی داده ام، سرور آسیا شده ام. این مشیت خاک را که گور من است، از من دریغ ندارید.”)

(به گفته از آریان، مورخ یونان باستان.)

(آیین خاک سپاری کوروش، پدر ایران زمین)

درباره ی مرگ کوروش افسانه بسیار است. از آنجا که بیشتر این افسانه ها توسط تاریخ نویسان (دشمنان ایران نوشته شده) و کلیه نسک های تاریخ نویسی ایران پیش از اسلام همراه نوشتاری علمی، هنری، و فرهنگی در یورش عربان تازی نابود شده اند، ما باید همه این داستانها را با رویدادهای راستی زمان بسنجیم.

(گزنفون) از آنجا که برای فرهنگ ایران و نیز خود کوروش احترام زیادی داشته، مرگ او را از پیری و به گونه ای رومانتیک گفته است.

(هرودوت) که گرایش به بزرگ نمایی یونان در برابر ایران داشته، مرگ کوروش را در جنگ با خاندان وحشی ماساگت ها در پیرامون آمودریا(رود جیحون کنونی) که در آن زمان رود آراکس خوانده می شد، گفته است.

ولی بسیاری از پژوهشگران باور دارند که کوروش بر ماساگت ها چیره شد و غنایمی هم همراه خود به پاسارگارد آورد. در هر گونه، از داستانها بدست می آید، بیست سال پس از مرگ کوروش بزرگ، داریوش (داریوش بزرگ) پس از سالها که مجبور بود با شورش های درونی و بیرونی از بابل و همدان تا مصر بجنگد، فرصت پیدا کرد تا کوروش را به خاک بسپارد. شاید آرامگاه کوروش هنوز آماده نبوده و شاید پس از ((آفند کمبوجیه)) پسر کوروش، به مصر و کشته شدن او در آنجا، فرصتی برای انجام مراسم باشکوهی که در خور کوروش بوده بدست نیامده بوده است. سرانجام به فرمان داریوش، آیین خاکسپاری کورش به این ترتیب اجرا شده است:

شش ساعت پیش از درون شدن پیکر از جای نگهداری یا جایگاه پیشین دفن به تخت جمشید، داریوش و درباریان تا بیرون شهر به پیشباز پیکر رفتند و آن را با خود آوردند. نوازندگان در پیشاپیش پیکر آهنگ های اندوهگین می نواختند.

پشت سر نوازندگان صفی از پیلان و شتران ارتش و پشت سر آنها سه هزار تن سرباز بی جنگ افزار و در جامگان رسمی راه می پیمودند.

در جلوی سپاه، سرداران پیری که در جنگهای کورش همکاری داشته بودند گام بر می داشتند.

پشت سر سپاهیان گردونه باشکوه پادشاهی کوروش که دارای چهار ملبند و هشت اسب سپید با دهانه ها و یراقهای زرین بود آرام حرکت می کرد.

پیکر کورش بزرگ در یک تابوت زرین که روی آن تاج شاهنشاهی نهاده شده بود روی این گردونه قرار داشت.

در بالای گردونه یک (خروس جنگی) بسته بودند که بال می زد و (نماد جنگی کورش) به شمار می رفت، (هر چند که درفش جنگی کورش نمای یک شاهین بال گسترده را داشت. شاید هم این پرنده

براستی شاهین بوده که در سرچشمه های خاور آن را خروس خوانده اند).

نگهبانان ویژه گردونه شاهنشاهی سرودهای ویژه خورشید و بهرام را می خواندند و پس از هر چند گام می ایستادند

و اسپند می سوزاندند. در پی گردونه پیکر،

سپهسالاران ارتش ایران بر یک گردونه جنگی سوار بود و درفش ویژه کورش را در دست گرفته بود. در پی آن، دارایی های کورش که یک تارک زرین و جامه های زرین و طرفهای او بود روی گردونه دیگری جابجا می شد.

همینکه به دروازه تخت جمشید رسیدند، داریوش فرمان ایست داد. سپس با چهره ای اندوهگین از گردونه کورش بالا رفت و بر تابوت او بوسه زد. آنگاه لحظاتی خاموشی برقرار شد و همگی نفس در سینه حبس کردند. آنگاه به فرمان داریوش دروازه تخت جمشید را گشودند و پیکر بر دوش نگهبانان به تالار بزرگ تخت جمشید برده و در میانه آن نهاده شد.

سه شبانه روز مردم برای دیدن تابوت و ادای گرامیداشت از کنار پیکر به صف می گذشتند و آنرا گلباران می کردند، و در تمامی این زمان موبدان سرودهای مذهبی می خواندند.

روز سوم، با برآمدن آفتاب دوباره با همان تشریفات پیکر را به شهر پاسارگارد (پارسه گرد) در دشت مرغاب که مرغزاری سبز و خرم و مورد علاقه کورش بود بردند. آرامگاه ساده و سنگی کورش که به دستور خودش، همانند آرامگاهی که او برای دو دلدهای ناکام پانته آ و ابراد در سارد، در میان درختان سبز و زیبای برکشیده به آسمان،

در یک سازه ی چهارگوش هفت پله ساخته شده بود. پیکر را از پله ها بردند و در دخمه ای در بالای پله پایانی ساخته شده بود نهادند. سرداران سالخورده، هم آوا جوانان، ساعتها به سوگواری سردار بزرگ خود پرداختند. سرانجام دخمه با سنگی که آماده شده بود بسته شد و درزهای آن را نیز با ساروج بستند.

(بخش گسترده ی این مراسم در سفرنامه فیثاغورث آمده است)



از آنجا که کسی قصد ترک آنجا را نداشت، داریوش با اسرار همگان را وادار به بازگشت کرد و تنها چند موبد برای اجرای آیین مذهبی در آنجا ماندند. (بخش گسترده ی این مراسم در سفرنامه فیثاغورث آمده است)



به داستانی دیگر: **درگذشت و خاک سپردن کوروش بزرگ** مرگ کوروش ناگهان آمد. ماساگتی های نیمه بیابانگرد که یک تیره ی سکایی آن ور رودخانه ی اراکسس بودند مرز اپاختر باختر (شمال شرقی) را تهدید می کردند. یک جنگ کینه توزی پرهیز ناپذیر شده بود و کوروش بزرگ بر آن شد که خود آن را رهبری کند. شاه سالخورده جانشین خود، کمبوجی را به نماد شاه بابل گذاشت و روانه جنگ شد. پلی برای گذر کردن از رودخانه ی اراکسس، در مرز

شاهنشاهی، ساخته شد و کوروش به کشور دشمن تاخت. نخست تا اندازه ای کامیاب شد؛ آنگاه شهربانو تومیریس او را به درون سرزمین به دام انداخت، و کوروش در نبرد بزرگی شکست خورد و خود زخم برداشت. پس از سه روز کشور گشای توانا مرده بود، ایژای(قربانی) یک شهربانوی ناشناس سکایی. کمبوجی تن پدرش را باز آورد و در آرامگاهی که در اردوگاه پارسیان آماده شده بود به گونه ای شایسته بخاک سپرد.

کوروش آرامگاه خود را فراهم کرده بود. مانند آتشکده، این آرامگاه بر سکویی، در پایش 48 در 44 پا، قرار داشت، و با شش پله ی بزرگ با بلندیهای نامنظم به بالای آن که 17 پا بلندی داشت میرسد. روی پله ی هفتم خود آرامگاه جای داشت که از تخته سنگهای بزرگ سنگ آهک سپید ساخته شده بود که بایستهای آهنی با هوشیاری به هم چسبانیده شده بودند. رخ آن مانند یک خانه ی ساده ای بود که آسمانه ی شیروانی مانند تیزش خاستگاه اپاختر آن را نشان می داد. تنها زیور آن خوشه های گل برجسته روی قرنیز بالا و دور پایه ها بود. می توان خیال کرد که روی آن نوشته ی شاهانه ی کوتاه کنده شده بود؛ در آنجا نوشته شده بود: اینجا من کوروش شاهنشاه آرامیده ام. همراه تن بی جان پادشاه بزرگ ایران برای درآمدن به آرامگاه، جلوی در کوتاه چوب نما که تنها 31 در 54 اینچ بود، خم شدند و در سنگی چرخان را پس زدند، و چون برای باز کردن در دوم بایستی جا داشته باشند و در نخست را به بندند، درون آرامگاه خود را در تاریکی یافتند. درون آرامگاه بی پنجره، در پا و به بلندی 8 پا تا سقف هموار آن، آنها انبوه گشتند و آماده ی به جا آوردن بازپسین آداب های به خاک سپردن در پرتو شعله ی لرزانی شدند. پیکر سپنته ی کوروش را در تابوتی از زر گذاشتند که بر تختی نهاده شده بود که پایه هایش از زر ساخته بود. میزی برای برات گذاشته شده بود که بر آن شمشیرهای کوتاه پارسی، گردنبند ها، و گوشواره هایی از سنگهای گرانبها در زر نشانده نهاده بودند. سندس و کتان دوخت بابل، تنبانهای مادی، جامه های آبی، ارغوانی و رنگهای دیگر، تن پوش کاوناکس و بافته های گل و بوته دار بابلی، همه را روی هم چیده بودند تا پادشاه در گذشته باشکوه شایسته و آیین دوست به جهان دیگر نیاکان آریایی اش درآید. خانه ی کوچکی در نزدیکی برای نگاهبانان ساخته شد که بایستی این رتبه را به جانشینی ارثی نگاه دارند. به آنها روزی یک گوسفند با آرد و باده جیره می دادند؛ هر ماه نیز اسبی برای ایژا(قربانی) آریایی به این پهلوان به آنها داده می شد. گرداگرد آرامگاه را پردیز فرا گرفته بود، و جویش هایش چمنهای مرغزار و درختان از همه گونه را که روی آرامگاه بازپسین کوروش موج می زدند آبیاری می کرد.

برای دانلود نوشته ماجراهای در گذشت کورش بزرگ بر روی لینک زیر کلیک کنید



مقاله از آقای فره کیانی

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «بررسی مرگ کورش بزرگ»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1111/pdf/خاکسپاری-کورش.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵